



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)﴾.

این سوره مبارکه ای که به نام «علق» شهرت یافت و «علم بالغلبة» است، طبق آنچه مشهور بین اهل تفسیر است اولین سوره‌ای است که بر وجود مبارک پیامبر همراه با بعثت او نازل شد؛ یعنی مبعوث شدنش با نزول این آیه بود و تعلیم آن با نزول این آیه بود و تلاوت آن با نزول این آیات بود و مانند آن.

گاهی تعلیم پیام علمی دارد و لاغیر، گاهی پیام عملی دارد و لاغیر، گاهی چون جزء «جوامع الکلم»<sup>۱</sup> است هم شنونده را و گیرنده را عالم می‌کند که بتواند قرائت کند و هم محتوای این پیام را به او تعلیم می‌دهد و هم برنامه رسمی این بعثت را به او ابلاغ می‌کند و هم بخشی از معارف این مکتب را تفهیم می‌کند و هم جریان انسان را که

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۲۹۵.

هدف کرامت اوست ولی گاهی او بیراهه می‌رود و راه کسی را می‌بندد طرح می‌کند و هم قبل از مسئله ضرب و شتم و عقوبت و کیفر و مانند آن حیا را تعلیم می‌کند ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾. این معارف را در آغاز نزول این سوره بیان کردند.

اگر در بخشی از کلمات آمده است که این ﴿اقْرَأْ﴾ اولین سوره است، دیگران گفتند اولین سوره «مَدَّثَر» است یا اولین سوره ﴿أَلَمْ نُشْرَحْ﴾ است و مانند آن، آن اولیت‌ها نسبی است نه نفسی، وحی چون نجومی و متفرقاً نازل می‌شد چند روزی فاصله شد بین نزول اول و نزول ثانی؛ بعد از اینکه این فترت دارد پایان می‌پذیرد و سوره‌ای نازل می‌شود آنجا اختلاف است که اولین سوره بعد از این ترک چند روزه چیست! در چند فترتی درباره این نزول تنجیمی آمده گاهی گفتند سوره مبارکه «مَزْمَل» است گاهی در سوره مبارکه ﴿أَلَمْ نُشْرَحْ﴾ و مانند آن. غرض آن است که آنها اولیتشان نسبی است ولی سوره مبارکه ﴿اقْرَأْ﴾ اولیتش نفسی است «بسم الله» که جزء سوره است ﴿اقْرَأْ﴾ که جزء سوره است معنایش آن است که از همین «بسم الله» شروع بکن از همین ﴿اقْرَأْ﴾ شروع بکن.

قرائت غیر از تلفظ است، تلفظ را هم شامل می‌شود ولی اگر کسی کتابی را مطالعه کرد می‌تواند بگوید خواندم، می‌توان از او سؤال کرد که آیا خواندی؟ یعنی ملاحظه این حروف مجتمع و کلمات مجتمع و آیات مجتمع و حضور علمی اینها و سپردن به ذهن و نفس، این یک نحوه قرائت است. بنابراین اگر کسی بگوید من این کتاب را خواندم در حالی که مطالعه کرده است می‌تواند صحیح باشد؛ چون خواندن غیر از تلفظ است بخش تلفظ را هم شامل می‌شود که این کلمات را جمع بکند از ذهن بگذراند، گاهی هم با تلفظ گاهی هم بدون تلفظ. در نزد خودت این کار را بکن و تلفظ هم بکن بخوان ﴿اقْرَأْ﴾ به نام پروردگار تو که هم ربوبیت را و هم خالقیت را؛ خالقیت ناظر به

«کان»ی تامه است ربوبیت ناظر به «کان»ی ناقصه است و تقدیم «کان»ی ناقصه بر «کان»ی تامه برای آن فواصل بخش آیات است که «حَلَقَ» و «عَلَقَ» و مانند آن باید هماهنگ باشند.

ربّ بعد از اینکه خلق کرد می‌پروراند ربوبیت چون ربّ مضاعف است، نه اجوف و نه ناقص. تربیت از این باب نیست تربیت از این باب است ربّ یعنی مدیر مدبر، آن کسی که آفرید یعنی «کان»ی تامه باید تدبیر کند یعنی «کان»ی ناقصه، مدبر باشد مربی باشد مدیر باشد و خدای سبحان هم آفرید و هم تدبیر کرد. آن‌گاه فرمود خلقتش به چیست؟ تدبیرش به چیست؟ خلقتش آن است که از یک نطفه از عَلَق که هم مسبوق است به ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾<sup>۱</sup> بعد «علقة»، بعد از «عَلَقَةُ مُضْغَةٍ»<sup>۲</sup> و مانند آن. اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» گذشت: ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ نازل‌ترین موجود در ساختار خلقت انسان همین بود. این یک قطره آب را به این صورت درآورده است که دانشمندان فراوانی از گذشته دور و هم‌اکنون در صدد شناخت اعضا و جوارح بدن انسان هستند که در بسیاری از موارد با مجهول روبرو شدند چه رسد به ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۳</sup>.

اینکه انسان را از عَلَق آفرید دو تا پیام دارد: یکی تدبیر عالمانه و حکیمانه خدای سبحان که «محیر العقول» است، یکی سابقه دیرینه انسان که موجودی بی‌ارزشی بود. فرمود: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ که این مبدأ قابلی است، مبدأ فاعلی را خود خدا قرار داد، بعد از خلقت مسئله ربوبیت است که آن را هم اول اشاره کرد؛ چون ربوبیت با فرهنگ و تعلیم و تزکیه و مانند آن همراه است به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید آن‌که خالق است آن‌که ربّ است هم کریمانه خلق کرد هم کریمانه می‌پروراند. خلقت کریمانه آن است که در حَرَمِ اَمْنِ آفرینش

۱. سوره قیامت، آیه ۳۷.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴؛ ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

انسان گزافی نباشد نقصی نباشد عیبی نباشد این به صورت لَوْلُو لالا در بیاید که ﴿كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۱</sup> این در خلقت انسان. در تدبیر و مدیریت و راهنمایی او هم کریمانه است که ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾، اگر یک مبدأ فاعلی بخواهد در آفرینش کریمانه خلقت کند و در پرورش کریمانه پیروراند باید خود اکرم باشد؛ لذا فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾، یعنی انسان در مشهد و در مدرّس و در محضر معلم اکرم است. اگر گفتند در فلان مسجد در فلان مدرّس اکرم تدریس می‌کند یعنی درس کرامت می‌دهد؛ مثلاً اگر گفتند در فلان کلاس مهندس تدریس می‌کند یعنی درس هندسه می‌دهد، طبیب تدریس می‌کند یعنی درس پزشکی می‌دهد، فقیه تدریس می‌کند درس فقه می‌دهد؛ اما وقتی خدا در قرآن می‌فرماید اکرم دارد تدریس می‌کند یعنی درس کرامت می‌دهد. کرامت از لطیف‌ترین و برجسته‌ترین اوصافی است که خدای سبحان آن را در وصف فرشته‌ها یاد کرد، یک؛ و وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) در زیارت جامعه کبیر آن را در وصف ائمه (علیهم السلام) بیان کرد،<sup>۲</sup> دو؛ این ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup> در سوره مبارکه «انبیاء» وصف فرشته‌ها است. خدای سبحان به عنوان اکرم دارد تدریس می‌کند اکرم اگر خالق شد کریمانه خلق می‌کند و اگر ربّ شد کریمانه تدبیر می‌کند و مدیریت را به عهده دارد.

خلقت کریمیه این است که در دستگاه ذات اقدس او همان طوری که فرشتگان منزّه از نقص و عیب‌اند خلقت او هم بشرح ایضاً. ممکن است مخلوق در اثر ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ \* أَن رَّاهُ اسْتَعْجَى﴾ از کرامت طرفی نبندد، ولی تمام مبدأ فعلی و فاعلی، مبدأ قریب و بعید همه بر اساس کرامت تنظیم شده است ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ که این اکرم تعلیمش کریمانه است علمش کریمانه است معلّمانش کریم‌اند متعلّم باید کریم باشد. ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۵۲۵.

۳. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

بِالْقَلَمِ» انسان نه تنها باید عالمانه سخن بگوید عالمانه چیزی بنویسد، به طوری که لسان «أحد القلمین» است و قلم «أحد اللسانین» است زبان باید کریمانه سخن بگوید و قلم باید کریمانه سخن بگوید؛ چه اینکه ذات اقدس الهی نه تنها به «نون» مرکب و نه تنها به «قلم» سوگند یاد کرد بلکه به مکتوبات قلم هم سوگند یاد کرد فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>۱</sup> خدا به وسیله قلم تعلیم داد؛ اولاً ما را به قلم آشنا کرد، یک؛ بعد گفت چه بنویسیم و چه بنگاریم که بماند، دو. در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی عرض کرد محفل شما بسیار آموزنده و شیرین است همین که از محضر شما فاصله گرفتیم آن لذت در کام ما نیست! حضرت فرمود: «سَتَعْنُ يَمِينُكَ وَأَوْمَأُ بِيَدِهِ أَىْ خُطٌّ»، چرا به من می‌گویی؟ به دستت بگو؛ وقتی اینجا می‌آیی لوازم تحریر در اختیار باشد کلماتی که می‌شنوی یادداشت کن منظم کن، در منزلت بگذار، هر وقت فراغت پیدا کردی آنها را نگاه کن، از علم آنها بهره ببر مثل اینکه در محضر ما هستی.<sup>۲</sup>

این تدوین، این کتابت، این انتخاب «أحسن الأقوال» برای کتابت، اینها جزء شعب کرامت در حوزه است کرامت در دانشگاه است؛ اکرم بودن خدا به این است که او معلّم است، به نویسندگی توجه دادن است به نوشتن توجه دادن است ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ پس ارباب قلم کریم‌اند مکتوبات سودمند اهل قلم کریم است ملفوظات مدرّسان اهل قلم کریم‌اند و مانند آن.

﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ انسان در درون خود دو وصف دارد: یکی اینکه آن علوم بیرونی را نمی‌داند در سوره «نحل» فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً﴾<sup>۳</sup> یک وصف کریمانه‌ای که در خلقت او سهم تعیین کننده‌ای دارد آن را ذات اقدس الهی در نهان و نهاد هر کسی نهاده‌ای نهاده است در سوره

۱. سوره قلم، آیه ۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. سوره نحل، آیه ۷۸.

مبارکه «شمس» فرمود: ﴿وَتَنفَسَ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> اینها را در درون او نهادینه کرده است که اینها در حقیقت میزبان انسان‌اند اینها علوم انسانی‌اند که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ بقیه را که فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ ولی مجاری ادراک را به شما داد: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾.

انبیا که آمدند چند تا کار کردند: یکی اینکه آن علوم فطری را که خدا الهام کرده است آنها جزء ذخایر بودند آنها را آشکار کردند اثاره کردند ثوره کردند شیار کردند به انسان نشان دادند که در نهان و نهاد شما این معارف تعبیه شده است که فرمود انبیا (علیهم السلام) «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>۲</sup> بخش دیگر این است که آنچه را انسان می‌تواند یاد بگیرد مبادی‌اش را فراهم کردند بقیه ترتیبش را گفتند خودتان فرا بگیرید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»<sup>۳</sup> یک سلسله از علوم است که انسان نه خود دارد نه می‌تواند از دیگری فرا بگیرد؛ اینکه فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ از این دقیق‌تر این است که فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup> یعنی ذات اقدس الهی یک سلسله معارف را به شما یاد می‌دهد که شما آن نیستید که یاد بگیرید یعنی در دستگاه حوزه و دانشگاه این مطالب عمیق الهی نیست این را وحی بازگو می‌کند؛ منتها عقل که سراج است صراط وحی را خوب درک می‌کند و با این هماهنگی سراج و صراط انسان می‌تواند به مقام والای دین برسد به کرامت برسد در حدّ فرشته‌ها باشد فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ منظور از انسان شخص نیست همه اینها به عنوان آغازین کلام خداست که در مهد و معهد نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها را القا می‌کند.

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

فرمود این «محقق الوقوع»ی که در مستقبل است از آنها به ماضی تعبیر می‌شود، تازه که وارد شده است معارفی آورده است یعنی انسان این معارف را نمی‌داند و بعد یاد می‌گیرد ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ است، از یک سو؛ ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ هم هست، ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ هم هست. چند پیام در این جمله‌ها است منتها این جمله اخیر در آیات دیگر است خدای سبحان انسان جاهل را عالم کرد و می‌کند، دستور هم می‌دهد که عالم بشود فرمود «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» که قبلاً هم ملاحظه فرمودید این «تاء» در «فريضة»، «تاء» تأنیث نیست و گرنه مبتدا مذکر و خبر مؤنث مناسب نیست. این «تاء»، «تا»ی مبالغه است یعنی فراگیری علم بر انسان خیلی لازم و فرض است. بعد هم فرمود یک سلسله اموری خدا به شما یاد می‌دهد که در جایی نیست که شما آنها را یاد بگیرید همه اینها زیر مجموعه ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ است.

آن وقت یکی از نمونه‌های ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ همین است که انسان قدرت‌زده است طبعش این است؛ البته بسیاری از فضائل است مربوط به فطرت است که کمتر به آن فضایل فطری توجه می‌شود، بسیاری از رذایل اخلاقی است که خاصیت مادی بودن و طبیعی بودن انسان است؛ انسان هلوع است انسان جذوع است انسان منوع است، انسان خیر را فقط برای خود می‌خواهد و تنگ‌نظر است، قرآن کریم تقریباً بیش از پنجاه بار انسان را از منظر طبیعی و طبیعت دیده است و نقد کرد؛ اما در همه موارد یا اکثر موارد وقتی سخن از پرهیزکاران الهی است فرمود: ﴿الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن.

اینجا هم برای اینکه آن غده بدخیم را از جامعه اسلامی دور کند که آن طغیان است در آغاز بعثت این را هم مشخص کرد گرچه این شش آیه اول گفتند نازل شده است بعد آیات دیگر، ﴿كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَفَى \* أَنْ رَأَهُ﴾

استغنی ﴿طبع انسان این است نه فطرت انسان، طبع انسان این است که اگر از دیگران بی‌نیاز شد وضع مالی او خوب شد طغیان می‌کند. این طغیان و تعدی که از مرز عدل و محور عقل گذشتن در بخش‌های علمی از اندیشه ناب گذشتن در بخش‌های عملی از انگیزه ناب گذشتن این طغیان است و هر طاعی هم سرنگون خواهد شد و دین آمده برای اینکه به ما بگوید نه سرنگون بکن و نه سرنگون بشو. آن که ﴿إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا﴾<sup>۱</sup> آن را طرد کرد چون معلم اکرم در حوزه کرامت درس داد؛ کرامت بدون علم نمی‌شود علم بود و نبود را داد علم باید و نباید را داد. در علم بود و نبود همان طوری که قبلاً بیان شد انسان می‌فهمد که خدا چه کرد و چه نکرد. در باید و نباید انسان می‌فهمد که خدا از او چه خواست و چه نخواست چه را گفت انجام بده و چه را انجام نده که بازگشت حکمتین در حقیقت به همان جهان‌دانی و جهان‌داری و جهان‌آرایی است.

در اینجا هم فرمود کرامت انسان در این است که از مرز تجاوز نکند، ولی غالب افراد در اثر گرایش به طبیعت و محرومیت از فطرت همین که وضع مالی‌شان خوب شد یا از دیگری و جامعه به حسب ظاهر بی‌نیاز شدند طغیان‌شان شروع می‌شود که مرز استغنا مساوی است با مرز طغیان؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ \* أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْقُرْآنُ وَلَعَلَّكَ تَهْتَدُ﴾<sup>۲</sup> گاهی مستغنی است و خود را مستغنی نمی‌بیند این هنر است؛ گاهی مستغنی نیست و خود را مستغنی می‌بیند این عیب مضاعف است؛ گاهی مستغنی هست ولی در اثر اینکه گرفتار هوس است خود را هم به طغیان‌گری می‌بیند، این تعادل بین استغنا و غنا است. اما آن دو قسمت‌ها برخی هستند با اینکه مستغنی نیستند خودبزرگ‌بین هستند و با اینکه نیازمند به جامعه هستند خود را مستغنی می‌پندارند و بر اساس این پندار طغیان می‌کنند. «علی‌ای حال» همه این موارد طغیان‌ش بد است ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ \* أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْقُرْآنُ وَلَعَلَّكَ تَهْتَدُ﴾.



باز راه علاج است هم دفع و هم رفع، هم در طلیعه می‌فرماید مواظب باش که خود را مستغنی نبینی تا طغیان نکنی هم فرمود اگر مستغنی دیدی و طغیان کردی راه درمان هست که ﴿أَنْ رَّاهُ اسْتَغْنَى \* إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى﴾ که در نوبت - إن شاء الله - این مطالب گفته می‌شود و تبیین می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»